

# پارادکسیکالیتی تمدن اسلامی و تمدن مدرن

پارادکسیکالیتی تمدن اسلامی و تمدن مدرن

سید محمود نبویان

مقدمه

در میان موجودات عالم ماده، انسان از کرامت و برتری خاصی برخوردار است. او موجودی است که فضیلت علم را دارد، و به وسیله علم و شناختی که از خود و جهان پیدا کرده است، در تسلط بر موجودات دیگر و دست‌یابی به زندگی راحت‌تر تلاش می‌کند. انسان موجودی است که از زمین پدید آمده و از ناحیه خالقش - یعنی خدای متعال که او را از زمین به وجود آورده است - مأمور عمران و آبادی زمین نیز هست.

کمال علم در انسان مقرون به تمایلات بسیار قوی است که جهت‌دهی رفتار انسان را برای علم و عقل - و نه تمایلات مادی و حیوانی صرف - دچار مشکل ساخته است.

وجود دو معضل اساسی در پیش روی انسان، زندگی انسانی او و وصول به کمال حقیقی‌اش را دچار مشکل و خطر جدی ساخته است.

از یک سو، علم او بسیار محدود است و انسان نسبت به خود و سایر موجودات عالم و نیز نسبت به کیفیت حیات ابدی‌اش جاهل است. او موجودی است که از مبدأ حکیمی خلق شده و زندگی او منحصر به حیات محدود چندده ساله دنیا نیست، و پس از مرگ به عالم دیگری منتقل می‌شود که مدت آن، نه طولانی بلکه بی‌نهایت است. رفتار او در این دنیا علاوه بر این‌که در کمالات موجودات دیگر مؤثر است، کیفیت زندگی ابدی او را نیز تعیین می‌کند. از این رو، برای این‌که انسان بتواند به کمال حقیقی‌اش نایل شود،

هم باید خود و سایر موجودات عالم و کمالات آن‌ها را به درستی بشناسد، و هم معرفت کامل و دقیقی از عالم آخرت داشته باشد و بداند که چه رفتارهایی سعادت بی‌نهایت او را در دنیای دیگر تأمین می‌کند، و کدام رفتار موجب سوء عاقبت او خواهد شد. اما روشن است که معرفت کامل به خود و موجودات قریب به بی‌نهایت دیگر و نیز جهان آخرت از توان عقل انسان بیرون است.

علاوه بر این، غیر از مشکل محدودیت علم انسان، غلبه هوی و هوس و تمایلات قوی سرکش انسان، معضل دیگری است که در فراروی دست‌یابی به کمال حقیقی و نهایی او قرار دارد.

به همین جهت، خدای متعال انبیای خود را برای هدایت بشریت فرستاده است تا صراط مستقیم را به او نشان داده و با تعدیل تمایلات انسان، رفتارهای صحیح را به او تعلیم دهد.

نجات و سعادت حقیقی و ابدی انسان صرفاً در تبعیت از ادیانی است که خداوند ارسال کرده و دستخوش هیچ‌گونه تحریفی نگردیده است.

بر این اساس، تمدنی که بشر می‌سازد، در صورتی قرین به توفیق بوده و سعادت دنیوی و ابدی او را تأمین خواهد کرد، که بر اساس آموزه‌های انبیای الهی سامان یافته باشد.

اما در مقابل، مخالفان مغرور و متکبر انبیای الهی -علیهم السلام- در طول تاریخ و با توسل به حربه‌های گوناگون و از جمله جعل مکاتب و ایدئولوژیهای مختلف، به دشمنی با خداوند و انبیای عظام برخاسته و بشر را از گام برداشتن در طریق هدایت باز داشته‌اند.

یکی از اندیشه‌های پرتطرفدار و مسلط بر جهان امروز که به مخالفت جدی با اندیشه دینی -به ویژه مکتب حیات بخش اسلام- برخاسته است، اندیشه «مدرن» است.

این اندیشه که مخالفت خود را با ادیان الهی در عرصه‌های مختلف معرفت‌شناختی، جهان‌شناختی، اقتصادی، اخلاقی و سیاسی گسترانده است، با ابداع تکنولوژی و صنایع جدید برای تسلط بر عالم طبیعت و بهره‌وری هر چه بیشتر از آن، با ایجاد تمدن نوین، همه کشورهای دنیا را تحت تأثیر و هجوم وسیع و همه‌جانبه خویش قرار داده است.

امروزه، قوی‌ترین مخالف اندیشه اسلامی که به دشمنی همه جانبه با آن برخاسته است، اندیشه و

از این رو، فهم درست تمدن مدرن برای مؤمنین به مکتب نورانی اسلام از چند جهت ضروری است:

1- تحول سریع و فراگیر فرهنگ غرب، دنیای مدرن را از سده‌های پیشین تمدن مغرب زمین، به صورت چشمگیری ممتاز ساخته است. این تحول فراگیر که به دنبال خویش، تکنولوژی و صنایع مختلفی را پدید آورده، سبب شد که بهره‌وری انسان دنیای مغرب زمین از جهان مادی بسیار راحت‌تر و گسترده‌تر شود. به سخن دیگر، قرار گرفتن دنیای مادی در مرکز توجه تمدن غربی و به دنبال آن سعی و تلاش همه جانبه برای تسلط بر طبیعت، موجب گشت که انسان غربی، ابزار و تکنولوژی بسیار قوی و دقیقی را بوجود آورد و در این مسیر چنان قرین توفیق گشت که عصر مدرن را به صورت کامل از اعصار سابق جدا کرده است، به طوری که گویا انسان جدیدی - از نوع دیگری غیر از انسان نوع سابق - پدید آمده است.

مشاهده این پیشرفت‌ها - اگر بتوان بهره‌وری هر چه بیشتر از عالم طبیعت بدون توجه به خدای متعال را پیشرفت، نامید - از سوی مشرق زمینیان و نیز ورود تکنولوژی و صنعت غرب به کشورهای شرقی، سبب شد که بسیاری از متفکرین، کاملاً تحت تأثیر تمدن مغرب زمین قرار گیرند، و با تأثیرپذیری کامل از آن و از دست دادن هویت اصلی خود، با اعتقاد به این که تنها راه صحیح ترقی بشریت، همان طریقی است که تمدن غرب و جهان مدرن پیموده است، سعی کردند از آن دفاع کنند.

2- از سویی دیگر، دنیای نوین غربی، با روحیه تکبر و قدرت مدارانه خود، فرهنگ و تمدن خود را از جهات مختلف بر فرهنگ و تمدن کشورهای دیگر تحمیل کرده است. به اعتقاد آنها هیچ فرهنگی ارزش بقا ندارد. از این جهت، با توسل به شعارها و ابزارهای مختلف سعی کردند تا با رخنه در فرهنگ دیگران و استحاله آنها، همه دنیا را تابع فرهنگ و تمدن خویش سازند و در این مسیر از روشها و اهرمهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز بهره برده است.

3- آنچه که بر ضرورت شناخت تمدن مدرن و اندیشه‌های بنیادین آن می‌افزاید، شرایط و وضعیت حاضر دنیای اسلام است. حضور غیر مشروع تمدن و جهان‌بینی مدرن با لوازم گوناگون آن در عرصه‌های مختلف فرهنگ کشورهای اسلامی و نیز رشد فزاینده گرایش به آن جهان‌بینی، پژوهش دقیق و همه جانبه در شناخت تمدن مدرن و بنیادهای معرفت شناختی، انسان شناختی، هستی شناختی و اخلاقی آن را بیش از هر زمان دیگر لازم می‌سازد.

آنچه که بر حساسیت و اهمیت بیش از پیش آن می‌افزاید، ویژگی اسلامی و هویت دینی ملت‌های جهان اسلام است. از این رو، باید بررسی کرد که آیا تمدن و جهان‌بینی مدرن، با تمدن و جهان‌بینی اسلامی سازگار است، و یا این که بنیادهای تمدن نوین، با جهان‌بینی اسلامی در تعارض است؟

آیا آموزه‌های اخلاقی مدرن، نظام‌های اخلاقی رقیب و از جمله نظام ارزشی اخلاقی اسلام را از صحنه فردی و اجتماعی انسان‌ها بیرون می‌کند، و یا این که بدون تعارض با اخلاق اسلامی و در کنار آن در حیات فردی و اجتماعی مسلمانان حضور می‌یابد؟

معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، اقتصاد و... جهان‌بینی و تمدن مدرن که بر بنیادهای خاصی استوار هستند، نیز در معرض پرسش یادشده قرار دارند. آیا می‌توان بر مبانی تمدن مدرن، تمدن اسلامی را بنا کرد؟

پاسخ دقیق به پرسش‌های یادشده و تبیین نسبت میان تمدن مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی و تمدن مبتنی بر جهان‌بینی مدرن از مباحث بسیار اساسی و حیاتی برای اندیشمندان اسلامی و حقیقت‌جویان است.

## تمدن

قبل از ورود در بحث باید توجه داشت که در عرصه اندیشه بشری، ابهام مفاهیم و الفاظ بکار رفته در بحث، از دام‌های مهلك و عقل‌سوزی است که با توسل به آن، ظلم‌های بسیاری بر انسان و افکارش رفته است. از این رو، تبیین مفاهیم کلیدی بحث و ابهام‌زدایی از آن و نیز تعیین معنای مورد بحث از میان معانی محتمل و مختلف الفاظ، ضرورت هر بحث و کاوش صحیح و دقیق است. براین اساس، ابتدا واژه تمدن را توضیح می‌دهیم:

تمدن در لغت به معنای خوگرفتن به اخلاق مردم شهرنشین است،<sup>[1]</sup> اما در اصطلاح، برخی آن را با فرهنگ هم معنا دانسته‌اند: «کلمه فرهنگ یا تمدن به مفهوم وسیع کلمه که مردم شناسان به کار می‌برند، ترکیب پیچیده‌ای شامل علوم، اعتقادات و هنرها، اخلاق و قوانین و آداب و رسوم و عادات و اعمال دیگری است که به وسیله انسان در جامعه خود به دست می‌آید.<sup>[2]</sup>» برخی دیگر نیز با تفاوت میان فرهنگ و تمدن آورده‌اند: «تمدن عبارت است از مجموعه دانش‌ها، هنرها و فنون و آداب و سنن، تاسیسات

و نهادهای اجتماعی که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت های افراد و گروه های انسانی طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته است و در تمام قسمت های یک جامعه و یا چند جامعه که با هم ارتباط دارند، رایج است. [31]؛ یا «فرهنگ شامل عقاید و آفرینش های انسانی مربوط به اسطوره، دین، هنر و ادبیات می شود، حال آنکه تمدن به حوزه خلاقیت انسانی مرتبط با فناوری (تکنولوژی) و علم اشاره می کند. [4]» ویل دورانت نیز در تعریف تمدن آورده است: «تمدن را می توان به شکل کلی آن عبارت از نظامی اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می شود و جریان پیدا می کند در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی می توان تشخیص داد که عبارتند از: پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر. [51]»

از تعاریف بیان شده می توان گفت که تمدن، تجسّد فرهنگ یعنی عقاید و ارزشهای یک جامعه است که در قالب های علمی و صنعتی متجلی شده است. اما نکته اساسی آن است که هر تمدنی دارای مبانی: معرفت شناختی، هستی شناختی، انسان شناختی و ارزش شناختی است و فهم و شناخت دقیق یک تمدن بدون شناخت آنها امکان پذیر نخواهد بود. کما اینکه شناخت مبانی تمدن دیگر که با تمدن مورد نظر متفاوت و یا متضاد است، کمک زیادی به فهم تمدن مورد نظر خواهد کرد.

براین اساس، در فهم تمدن اسلامی نیز از یک سو، باید مبانی نظری تمدن اسلامی را تبیین کنیم و از سوی دیگر، به بیان ویژگی های قوی ترین تمدن رائج در دنیا که تفاوت ها و تضادهای اساسی با تمدن اسلامی دارد پردازیم تا در پرتو فهم دقیق آن تفاوت ها، به درک صحیح تری از تمدن اسلامی دست یابیم.

## رویکردی اجمالی به اسلام

در این مقام، به تبیین اجمالی اندیشه اسلامی و ذکر برخی از مولفه های مهم آن می پردازیم:

1- در دین اسلام، خداوند به عنوان موجودی ماورای طبیعی و مجرد و خالق یگانه جهان هستی و بی نیاز مطلق، مورد پذیرش واقع شده و وجود خداوند امری غیر قابل شک تلقی شده است. قرآن، از زبان پیامبران نقل می کند که: «قالت رسلهم أفي الله شكّ فاطر السموات والارض. [61]»

2- جهان، ماهیت «از اویی» دارد؛ یعنی واقعیت جهان واقعیت «از اویی» است. فرق است میان آن که چیزی از چیزی باشد، بدون این که تمام واقعیتش «از اویی» باشد؛ مانند فرزند نسبت به پدر و مادر، که از آنهاست ولی واقعیت وجودیش غیر از واقعیت اضافه و نسبتش به پدر و مادر است. اما جهان ماهیت از اویی دارد؛ یعنی به تمام واقعیتش، انتساب به حق است، واقعیتش و اضافه و نسبتش به حق یکی است و در حقیقت معنی مخلوق بودن همین است. همچنین این جهان ماهیت به «سوی اویی» دارد؛ یعنی همان طور که از اوست، به سوی او هم هست. پس جهان در کل خود یک سیر نزولی را طی کرده و نیز در حال طی کردن یک سیر صعودی به سوی اوست: «انا لله و انما الیه راجعون، [71] ألا الی ا[ ] تصیر الامور. [81]»

3- جهان دارای نظام متقن علّی و معلولی، سببی و مسبّبی است. فیض الهی و قضا و قدر او به هر موجودی تنها از مسیر علل و اسباب خاص خود او جریان می‌یابد.

علاوه بر این، نظام علّی و معلولی به علل و معلولات مادی و جسمانی منحصر نیست. جهان در بُعد مادی خود نظام علّی و معلولیش مادی است و در بُعد ملکوتی و معنوی خود، نظام علّی و معلولیش غیر مادی می‌باشد. میان دو نظام نیز هیچ‌گونه تضادی نیست، و هر کدام مرتبه وجودی خود را احراز کرده‌اند. ملائکه، روح، لوح، قلم، کتب سماوی و ملکوتی وسائط و وسایلی هستند که به اذن پروردگار، فیض الهی از طریق آنها جریان می‌یابد.

4- جهان به صورت یک پارچه، یک واقعیت هدایت شده است، به طوری که تمام درّات جهان در هر مرتبه‌ای که هستند از نور هدایت برخوردارند، غریزه، حس، عقل، الهام و وحی، مراتب هدایت عامه جهانند: «قال ربّنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی. [9]»

5- بعد از این جهان، جهانی دیگر است، و آن جهان، جهان ابدیت و جهان پاداش و کیفر اعمال است. بخش عظیمی از آیات قرآن کریم در مقام بیان جهان آخرت و کیفیت اثبات معاد و دفع شبهات نسبت به آن و کیفیت نعمتها و عذابهای اخروی است.

در بعضی از آیات قرآن به پیامبر دستور می‌دهد که نسبت به وقوع قیامت قسم یاد کند: «زعم الذّین کفروا ان لن یُبعثوا فل بلی و ربّی لتُبعثن ثم لتنبؤن» بما عملتم وذلک علی ا[ ] یسیر. [10]»

6- در دیدگاه اسلامی انسان دارای روح مجرد است:

«و قالوا ءإذا ضللنا في الأرض ءإننا لفي خلق جديد بل هم بلقاء ربهم كافرون، قل يتوفّاكم ملك الموت الذي وُكِّل بكم ثمّ الي ربكم ترجعون.» [11]

روح انسان يك حقيقت جاودانه است و انسان نه تنها در قيامت به صورت زنده محشور ميشود، در فاصله دنيا و قيامت از نوعي حيات كه حيات برزخي ناميده ميشود و از حيات دنيوي قوي تر و كامل تر است، بهره مند است. در قرآن، حدود بيست آيه به حيات انسان در حال پوسيدگي بدن در فاصله مرگ و قيامت دلالت دارد. [12]

7- ميان اعمال و رفتار دنيوي انسان و زندگي و حيات اخروي او رابطه مستقيمي وجود دارد:

«بلي من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون والذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون.» [13]

8- عقل انسان در اين دنيا براي هدايت او و سعادت مند ساختنش كافي نبوده و به پيامبران نياز دارد:

«كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و ان يهدي من يشاء الي صراط مستقيم.» [14]

در مورد قرآن، انكار نزول وحى بر انسان را مستلزم عدم شناخت خداوند ميشود؛ «و ما قدرنا حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علي بشر من شيء قل من انزل الكتاب الذي جاء به موسى نورا و هدى للناس.» [15]

9- از نكات ياد شده، بدست ميشود كه انسان براي سعادت مند شدن و رهايي از جهالت و بطلان و بندگي هوي و هوس و شيطان بايد به خداوند ايمان آورد و به تمام دستورهاي او از نماز، روزه و... عمل كند؛ و در اخلاق نيز تابع ارزشهاي الهي باشد نه هوي و هوس گذراي خود.

در يك سخن، انسان براي اين كه از سطح حيوانيت بيرون آمده و انسان واقعي شود، كاملاً بايد به

دستورهاي سعادت آفرين الهي كه در اسلام نازل شده است، گوش فرا داده و در حقيقت تسليم محض باشد. اگر در مورد دستورهاي الهي و پيامبر(ص) با هوي و هوس انساني سازگار نبود، نبايد تابع هوي و هوس خود گردد، بلكه بايد تسليم فرامين خداوند و رسولش باشد: «و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى ا[ ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم و من يعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً. [16]»

به همين جهت، قرآن روح دين را، تسليم و عبد خداوند بودن و اسلام مي[داند، و غير آن را – هر چه باشد – باطل مي[نگارد: «انّ الدين عند الله الاسلام، [17] و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين. [18]»

10- اصول اخلاقي اسلام نسبي نيست، بلكه اصول مطلق اخلاقي مورد تايد اسلام است.

11- شكاكيت معرفتي باطل است و در اسلام بر يقين معرفتي تاكيد شده است.

12- معرفت هاي صادق مطلقي در اسلام مورد قبول واقع شده است كه قابل نقد نمي باشد، كما اينكه انسان هايي – مانند انبياء عليهم السلام- با تايدات الهي داراي ملكه عصمت بوده و سخنان آنها به صورت كامل درست مي باشد.

پس از روشن شدن برخي از مهمترين اصول اسلام كه مبناي تمدن اسلامي است، به بيان مباني تمدن مدرن مي پردازيم.

نگاهي گذرا به اندیشه مدرن

در ابتدا لازم است جهت روشن شدن بحث، چهار مفهوم اصلي: مدرن، مدرنيته، مدرنيسم و مدرنيزاسيون را از منظر اندشمندان به ويژه متفكرين غربي توضيح [دهيم.

#### 1- م[درن [19]

واژه مدرن كه در لغت به معنای جديد است، از ريشه لاتيني «modo» گرفته شده و به معنای «of و شده نهاده گذشته در موجود امر جاي به كه است «حاضري و بالفعل امر» يا «امروزين» يعني «today مورد قبول همگان است. [20]



اما در اصطلاح، واژه مدرن به معنی شکل و صورت فرهنگی و اجتماعی خاصی است که اولاً: از جهت تاریخی، امر جدید و تازه‌ای است و ثانیاً: هر آنچه را که مبتنی بر سنت و دین است، کنار زده و تنها عقل ابزاری جدای از وحی را پذیرفته است. بدین جهت، کاملاً از آداب و سنن قدیمی، امور وحیانی و دینی، سحر و جادو و خرافه و... بریده شده است.

نسبت به آغاز عصر مدرن، میان نویسندگان اتفاق نظر وجود ندارد، برخی قرن پانزدهم را شروع دنیای مدرن می‌دانند، [211] عده‌ای معتقدند که سه یا چهار قرن است که عصر مدرن آغاز شده است، [221] و برخی نیز سیمصد سال پیش یعنی گالیله را آغازگر عصر مدرن می‌دانند. [231]

اما علیرغم اختلافاتی که در زمینه شروع دوران مدرن، در میان اندیشمندان و متفکران غربی به چشم می‌خورد، همگی بر این امر اتفاق نظر دارند که دوران قرون وسطا، دوران مدرن نبوده بلکه دوران مدرن پس از زوال و افول قرون وسطا آغاز شده است.

به اعتقاد نویسندگان غربی، جهان‌بینی قرون وسطایی، جهان‌بینی دینی و کاملاً تحت سیطره دین بوده است. [241] انسان قرون وسطایی جهان مادی را همانند گهواره‌ای می‌دانسته که با دو طناب و از دو سر به امور دیگری بسته شده و به آنها متصل بوده است؛ یعنی از یک طرف جهان مادی را به خداوند مرتبط و وابسته می‌دانسته و از سویی دیگر آن را به معاد پیوند می‌داده است. از این رو، انسان قرون وسطایی، هر پدیده‌ای را در عالم ماده با توجه به ارتباط آن با مبدأ و معاد، تفسیر می‌کرده است.

اما آنچه که در این مقام شایسته توجه می‌باشد، این است که چرا نزد اندیشمندان غربی، فرهنگ قرون وسطا و اندیشه‌های حاکم بر آن، مدرن و نوین تلقی نمی‌شود؟

ممکن است در گمان عده‌ای پاسخ پرسش مهم فوق این باشد که چون در طول دوران قرون وسطا - که تقریباً ده قرن به طول انجامیده است [251] - هیچ اندیشه جدیدی مطرح نشده است و همه متفکرین بعدی مقلدان اندیشمندان سابق بوده‌اند؛ و بدین جهت، به دوران قرون وسطا، وصف «مدرن» اطلاق نشده است.

ولی روشن است که چنین پاسخی بسیار سطحی و معلول عدم دقت کافی است؛ زیرا نمی‌توان باور کرد که در طول ده قرن، در اندیشه یک امت (که مشتمل بر کشورهای مختلف اروپایی بوده است) هیچ اندیشه جدیدی مطرح نشده باشد. چنانکه شواهد تاریخی مختلف نیز برخلاف ادعای فوق، گواهی می‌دهند.

در قرن سیزدهم، اندیشه‌های فلسفی و به ویژه کلامی قرون وسطا شخصیت بسیار برجسته‌ای مانند «توماس آکوئیناس» را به خود می‌بیند که اندیشه‌های کلامی جدیدی - نسبت به متفکرین قبلی - ارائه کرده است.

به علاوه در ابتدای قرن هفتم، اسلام ظهور کرده و تمدن جدیدی را به بشریت عرضه کرده است. به طوری که با نفوذ به اروپا مردم آن سرزمین با تمدن اسلامی آشنا شده اند. روشن است که این تمدن، کاملاً جدید و با آموزه‌هایی مغایر با آموزه‌های یهود و مسیحیت بوده است. از این رو، پرسش یاد شده به صورت جدی‌تری اذهان متفکرین را به چالش می‌کشانند که چرا به اندیشه‌های جدید در قرون وسطا و نیز به اندیشه‌های اسلامی، واژه مدرن اطلاق نمی‌گردد؟

دقت کافی در پرسش فوق و پاسخی که اندیشمندان غربی به آن داده‌اند ما را به این نکته بسیار مهم رهنمون می‌سازد که در دیدگاه متفکرین غربی و نیز جهان مدرن، هر امر جدید و هر اندیشه نوینی، «مُدرن» نیست؛ بلکه اندیشه مدرن، اندیشه‌ای است که دارای ویژگی خاصی و از هر گونه قیدی به ویژه «قیود دینی» کاملاً رها و آزاد باشد. تا زمانی که آموزه‌های دینی و وحیانی بر اندیشه‌های حاکم باشد، هر چند آن اندیشه نسبت به اندیشه‌های متفکرین سابق، اندیشه جدیدی باشد، باز هم مدرن نخواهد بود. به همین جهت، تمدن جدید اسلامی که در قرن هفتم در صحنه حیات بشری ظهور کرده است، جدید و مدرن نیست. به دیگر سخن، ماهیت اصلی یک اندیشه یا فرهنگ مدرن آن است که آن اندیشه یا فرهنگ به هیچ روی تحت تأثیر آموزه‌های دینی نبوده و از هر گونه قیود و اندیشه دینی رها و آزاد باشد، چنان که برخی تصریح کرده‌اند: «جهان مدرن وقتی آغاز شده است که بشریت تلاش کرده است تا فعالیت فکری و نظری خود را از تأثیر دین رها و آزاد کند.» [26]

در واقع، انسان مدرن، انسانی است که برخلاف انسان دینی و غیر مدرن که هر امری را از یک سو به خداوند و از سوی دیگر به معاد مرتبط و متصل می‌ساخته است، او تیغی به دست گرفته و از یک طرف اتصال خودش را با مبدأ قطع کرده و از طرف دیگر رابطه‌اش را با معاد بریده است. در دیدگاه انسان مدرن آنچه که شایسته توجه و هدف تلاش‌های نظری و عملی انسان می‌تواند واقع گردد، همین دنیای مادی است و بس.

انسان باید سعی کند تا زندگی خویش را در این دنیا سامان دهد، و در این مسیر از هر امری که به نفع رفاه و خوشبختی همین دنیایی اوست، بهره برد. بدین جهت، باید به سراغ طبیعت و امور دیگر رفته و در صدد شناخت آن برآید. اما:

اولاً) نباید به هیچ منبع معرفت بخش دیگر - مانند کتب مقدس - توجه کند، و فقط باید به معرفتی که از طریق حس و مشاهده و عقل محاسبه‌گر او حاصل شده است، اعتماد کند. از این رو، هیچ معرفتی از نقد مصون نبوده و هیچ کس نمی‌تواند ادعای عدم خطا‌پذیری کند. علاوه بر این، برای معرفت به هر ادعایی باید بتوان به صورت باز و معتبر، مبانی و علل آن ادعا را مورد بررسی و تحقیق قرار داد. براین اساس، اگر ادعایی مبتنی بر امور غیبی و مستند به آنها باشد، هیچ گونه اعتباری ندارد. [27] در واقع، هیچ مرجع قابل اعتمادی غیر از عقل مبتنی بر حس و تجربه وجود ندارد؛ و در جهان خارج نیز هیچ شیئی بالتر و ورای آنچه عقل انسان با کمک حواس ظاهری خود اثبات می‌کند، موجود نیست. [28]

ثانیاً) هدف معرفت، رمزگشایی از معانی موجود در بافت و ساختمان جهان نیست تا از این طریق بخواهیم طبق طرح و هدف خداوند عمل کنیم. بلکه معرفت عبارتست از هر آنچه که در ما قدرت پیش‌بینی و ضبط و مهار طبیعت را ایجاد کند، تا از این رهگذر بتوانیم زندگی مطمئن‌تر و شاید راحت‌تری داشته باشیم. بدین ترتیب، ارزش معرفت يك ارزش ابزاری است. [29]

در رفتارهای عملی و تعیین خط و مشی و ارزشهای زندگی نیز انسان صرفاً باید به خودش اعتماد کند، و هیچ موجود دیگری و یا هیچ منبع معرفتی دینی، حق دخالت در تعیین ارزشهای زندگی را ندارد، و اگر چه ممکن است انسان در تشخیص خود اشتباه کند، ولی ارتکاب اشتباه مستلزم و مجوز آن نیست که مرجع دیگری از بیرون برای انسان، جهت‌ها و ارزشهای زندگی را تعیین کند. [30] به دیگر سخن، انسان معیار همه چیز است. (اوما نیسم)

انسان محور شده در دنیای مدرن با نفي هرگونه موجود مجرد و ماورایی و در نتیجه نفي وجود روح مجرد، در صدد تعیین ملاک در همه جهات نظری و عملی است؛ و در این جهت، هیچ نیازی به منابع دیگر غیر از عقل خود ندارد. به اعتقاد انسان مدرن، دین و آموزه‌های دینی حق دخالت در هیچ يك از حوزه‌های معرفتی بشر - اعم از نظری و عملی - را ندارند و همه چیز باید تبیین این دنیایی پیدا کنند. (سکولاریسم) به عنوان مثال، در تعیین ملاکهای اخلاقی، انسان باید صرفاً سود دنیوی و مادی خود را در نظر گرفته و از آن جهت که يك وجود مادی صرف بوده و هیچ ارتباطی با مبدأ و معاد ندارد، در مورد آن داوری کند. از این رو، هر چه که انسان در تشخیص خود خوب بداند و به دنبال آن بوده و آن را بخواهد خوب است، و از هر چه که متنفر باشد، آن امر بد است. یعنی مرجع تشخیص خوبی‌ها و بدی‌ها و تمام ارزشهای اخلاقی، امیال و خواست بشر است، چنان که بننام در این مورد می‌گوید: «خوب یعنی خواستنی و بد یعنی نخواستنی». [31]

نتیجه آن که، دنیای مدرن وقتی آغاز گشته است که انسان و خواستها و امیال او محور همه عالم شده و تمام تلاشهای عملی بشر نیز نقش ابزاری داشته و هدف آن تسلط هر چه بیشتر بر عالم طبیعت و زندگی راحت‌تر و به دیگر سخن ارضای هر چه بیشتر و بهتر امیال مادی بشر است و به هیچ روی آموزه‌های دینی و ماوراء طبیعی در حیطه حیات بشر نباید دخالت کند.

در نتیجه، هر اندیشه و امر جدیدی، مدرن نیست. اگر اندیشه‌ای تحت تأثیر دین بوده و حتی اگر در زمان قبل سابقه‌ای نیز نداشته بلکه در زمان حاضر مطرح شده باشد، باز هم یک اندیشه سنتی و غیر مدرن است. اما اگر اندیشه‌ای، انسان و عالم ماده را محور همه امور قرار داده و در صدد نفی هرگونه مرجعیتی - چه دینی و چه غیر دینی- و رای عقل ابزاری معتمد بر حس بشر باشد، چنین اندیشه‌ای مدرن است هر چند که در زمان‌های قبل نیز سابقه داشته باشد. به عنوان مثال، اندیشه انسان محوری در حدود دو هزار و ششصد سال قبل توسط سوفسطائیان مطرح شده است. این جمله پروتوگوارس مشهور است که: «انسان مقیاس همه چیز است».[32] در عین حال این اندیشه، یک اندیشه مدرن بوده و توسط جهان‌بینی دنیای مدرن کاملاً پذیرفته شده است.

همچنین، همجنس بازی که در دنیای جدید و جوامع مدرن مورد قبول قرار گرفته است - و در تضاد با مدرن بودن نیست - عمل و رفتاری است که قرآن آن را به قوم حضرت لوط علیه‌السلام (یعنی چند هزار سال قبل) نسبت می‌دهد.[33]

تأمل در موارد فوق این نکته مهم را روشن می‌سازد که قدیمی یا جدیدی بودن یک اندیشه یا رفتار حاکی از مُدرن بودن یا عدم آن نیست، بلکه ملاک مُدرن بودن، بریدگی از هر چه غیر انسان و دنیای مادی است - مانند خدا و دین و سنت‌های دیگر - و محور قرار دادن انسان و امیال او و نیز دنیای مادی است. در یک کلام، دنیای مدرن یعنی «اعتقاد و باور به علم و عقل آدمی به جای اعتقاد به حقیقت وحی و خداوند».[34]

## 2- مدرنیته [35]

برای واژه مدرنیته که در لغت به معنای «تجدّد» و جدید شدن است، در اصطلاح تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است که در اینجا به برخی از تعریف‌های بیان شده اشاره می‌شود:

الف) مدرنیته، اعتقاد به این امر است که انسان، موجودی مختار، آزاد و عاقل بوده و می‌تواند

ب) مدرنیته یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی (اسطوره‌های، دینی، اخلاقی، فلسفی و...)، رشد اندیشه علمی و خردباوری، افزون شدن اعتبار دیدگاه فلسفه نقادانه همراه با سازمان‌یابی تازه تولید و تجارت، شکل‌گیری قوانین مبادله کالاها و به تدریج سلطه جامعه مدنی بر دولت. [37]

از تعاریف فوق بدست می‌آید که:

مدرنیته (جدید شدن) عبارت است از يك جریان و تحوّل در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و... که با محوریت انسان و تکیه بر آزادی همه جانبه او و نیز اعتماد به عقل بشری و اصالت دادن به فرد، در صدد تحلیل همه اشیاء اعم از طبیعت، ماوراء طبیعت، ارزشها... برآمده است، و با اندیشه تغییر و نو کردن دائمی حیات همه جانبه انسانی، هر آنچه که در مقابل او واقع شود - مانند دین، آداب و رسوم و سایر سنتها را - نفی می‌کند.

### 3- مدرنیسم [38]

این واژه که در لغت به معنای «تجدد گرایی» است، در اصطلاح، گرایش خاص فکری است که دارای مؤلفه‌های خاص است. برخی از مهم‌ترین ویژگیهای این گرایش فکری - که ممکن است آن ویژگی‌ها را مبانی اساسی مدرنیته بدانیم - به قرار زیر است:

1- از لحاظ معرفت شناختی، «مشاهده‌گرایی»، «آزمایش‌گرایی» و «تجربه‌گرایی» است. به عبارت دیگر، یگانه راه وصول به معرفت حقیقی را مشاهده، آزمایش و تجربه حسّی ظاهری می‌دانند. [39]

2- فقط به عقل ابزاری، جزیی و استدلال‌گر قائل است. یگانه شأنی که این عقل دارد، این است که گزاره‌هایی را که حاصل مشاهده، آزمایش و تجربه حسّی ظاهری‌اند، در قالب استدلالهای منطقی بریزد و نتایج جدیدی ارائه کند، تا با شناخت جهان، در پیش‌بینی حوادث آینده سعی کرده و به دنبال آن، جهان طبیعت را ضبط و مهار سازد. [40]

به دیگر سخن، این عقل صرفاً محاسبه‌گر و مصلحت اندیش است، یعنی داشته‌های تجربی خویش را در قالب استدلال منطقی می‌ریزد تا به نتیجه‌ای دست یابد که مصلحتی را برای انسان، تأمین یا مفسده‌ای

را از او دور کند. این عقل تنها به سود و زیان انسان در این دنیای زمینی می‌اندیشد و به هیچ منبعی متصل نیست. عقل ابزاری محاسبه‌گر، اگرچه با روش تجربی در صدد شناخت طبیعت و اشیای طبیعی است، اما هدف آن کشف قواعد حاکم بر آن برای مهار و به سلطه کشیدن آن در مسیر اهداف و اغراض مادی انسان است. [41]

آنچه در باره ماهیت و ویژگی عقلانیت ابزاری گذشت، جنبه دنیوی آن را روشن می‌کند. این نوع عقلانیت تنها مربوط به امور مادی و شیوه زندگی این جهانی است. به عبارت دیگر، با مسائل مربوط به تدبیر حیات جمعی، از خانواده کوچک‌ترین واحد اجتماعی - تا سطح کلان مدیریت جامعه، سروکار دارد. مقولاتی چون شیوه معیشت خانوادگی، سامان‌دهی روابط کلان اجتماعی، برنامه‌ریزی در جهت بهره‌وری بهتر در زمینه‌های اقتصادی، به کارگیری بهترین ابزار در رسیدن اعضای جامعه به اهداف مشترک جمعی، همگی در حوزه این عقلانیت قرار می‌گیرند. در عوض، موضوعات مرتبط به سنجش درستی و نادرستی هدف، وظیفه و تکلیف، عواطف و احساسات انسانی، هیچ‌کدام در دایره این نوع عقلانیت قرار ندارند و بی‌تردید جزء عقلانیت ارزشی به حساب می‌آیند که از نگاه «وبر» متعلق به دنیای ماقبل مدرن و یا دنیای سنتی است که دین نیز از همین جهان است.

وجه دیگر عقلانی شدن که بر دنیوی و سکولار شدن اثر می‌گذارد، «افسون‌زدایی» از دنیا است که در آن احساس شخصی فرد در باره تعلق و معنا داشتن زندگی به کلی خراب و دگرگون شده و باعث معمولی شدن مفاهیم پرهیبت و محترمی مانند دین می‌شود. بنا براین، منظور از توصیف دنیای جدید به عقلانی شدن، آن است که زندگی انسان مدرن بدون رمز و راز شده است و این‌گونه امور ارزش و اعتبار خود را در متن زندگی از دست داده است.

وبر در کتاب دانشمند و سیاست‌مدار می‌نویسد:

عقل‌گرایی، بیشتر این معنا را می‌دهد که ما می‌توانیم یا باور داریم که هر لحظه می‌توانیم ثابت کنیم اصولاً هیچ قدرتی اسرارآمیز و غیر قابل رؤیتی در زندگی وجود ندارد. خلاصه اینکه ما می‌توانیم از طریق فرضیه و پیش‌بینی بر همه چیز مسلط شویم. این به معنای پایان رؤیا بافی در باره جهان است. از این پس برای ما همانند وحشی‌ها که به وجود این‌گونه نیروها معتقدند این مسئله وجود ندارد که به جادو متوسل شویم و به تسلط بر ارواح اقدام کنیم یا از آنها چیزی بخواهیم. بلکه در عوض، برای حل مشکل خود از تکنیک و فرضیه، استفاده می‌کنیم و این همان مفهوم اساسی روشنگری است. [42]

روشن است که اگر مناسبات اجتماعي را بر مبناي اين نوع عقلانيت تعريف كنيم و آن را يگانه شيوه اداره جوامع امروز بدانيم، دين و ارزش‌هاي ديني در آن جايگاهي نخواهند داشت. «راجر تريگ» در اين باره مي‌نويسد:

وقتي عقلانيت صرفاً بهينه‌سازي سود دانسته شود و سود اساساً آن چيزي تلقي شود که قابل اندازه‌گيري است، غير ممکن است که عقل را براي پرسش از ارزش اصلي هر فعاليتي به کار بريم. نظريه پردازان عقلانيت ابزاري ابداع نمي‌توانند عقلانيت دين را به منزله یک فعاليت، مورد بحث قرار دهند. پرسش، به اين تبديل مي‌شود که آیا فرد با شرکت کردن در مذهب، به اندازه کافي، سود عائدش مي‌شود يا نه؟ درست همان‌گونه که آیا رفتن به مسابقه فوتبال نشان مي‌دهد که به زحمتش مي‌ارزد يا نه؟ [43]

3- «ماديگرا» است؛ يعني به عوالم غير از عالم ماده و ماديّات قائل نيست. [44] اين موضوع وجود شناختي البته نتيجه گريزناپذير دو ويژگي قبلي است؛ زيرا بنا بر اين امر که فقط از راه مشاهده، آزمون و تجربه حسّي ظاهري بتوان، به معرفت حقيقي دست يافت و عقل نيز، کاري جز سر و سامان دادن به مواد خامي که از آن راه بدست آمده است، نداشته باشد، طبعاً به تدريج آنچه قابل مشاهده، آزمون و تجربه است با «واقعيت» و «موجود» يکسان و معادل گرفته مي‌شود و لازمه اين معادله هم چيزي نيست جز اين اعتقاد که آنچه قابل مشاهده، آزمون و تجربه نيست، موجود نيز نمي‌باشد.

4- در مسأله وجود خداوند، موضع «انکار» يا لافل «لا أدريگري» دارد. [45]

5- «انسانگرا» است؛ يعني خدمت به انسان را يگانه و نخستين هدف مي‌داند. و به عبارت ديگر، انسانيت را در جايگاه خداوند مي‌نشانند و معتقد است که همه چيز و همه کار بايد در خدمت انسان باشد. [46]

6- مخالف هر گونه تعبد نسبت به هر شخص است و هيچ‌کس را فوق سؤال و چون و چرا نمي‌داند، و از همه دليل و برهان مطالبه مي‌کند. [47]

7- به لحاظ اخلاقي «عاطفه‌گرا» است؛ يعني احساسات و عواطف را خاستگاه همه افعال اخلاقي و يگانه داور خوبي و بدّي و درستي و نادرستي اخلاقي مي‌داند. [48]

مقصود از مدرنیزاسیون - یا متجدد سازی - فعالیت آگاهانه و اختیاری در جهت تحقق و پیاده کردن مؤلفه‌ها و فرهنگ مدرنیته در جوامعی است که فاقد آنها هستند.

فعالیت و فرایند متجدد سازی، مستلزم تغییراتی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته با عنایت به مدل و الگوی پیشرفته و پیچیده‌تر سازمانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای غربی است.

این فرایند از طریق تئوریهای جامعه شناختی، مورد مطالعه و تعریف دقیق قرار گرفته و براساس این تئوریها، جوامع به دو نوع تقسیم شده است:

جامعه سنتی (که می‌توان آن را به تعبیر دیگر جامعه «روستایی»، «عقب مانده» یا «توسعه نیافته» نامید) و جامعه مدرن (یا «جامعه شهری»، «توسعه یافته» یا «صنعتی»).

همچنین مطابق این تئوریها، ساختارهای اجتماعی جوامع مختلف براساس قوانین عمومی و مشابه خاصی، حرکت کرده و دارای روند دائمی پیشرونده است. بدین جهت، تمام جوامع از یک روند تاریخی مشابهی - یعنی گذر از یک نوع به نوع دیگر - تبعیت می‌کنند. بر این اساس، چنین فرض شده است که جوامع سنتی باید تابع الگویی باشند که جوامع غربی آن را به کار بسته‌اند و در حقیقت، تئوریهای متجدد سازی در صدد آن هستند که سازمانهای جوامع غربی و متغیرهای این جوامع صنعتی را مشخص کرده تا آنها را در کشورهای توسعه نیافته به اجرا در آورند.

از این رو، مدرنیزاسیون و متجدد سازی، معادل با «غربی سازی»<sup>[50]</sup> تلقی شده است.

پیش‌فرضهای زیربنایی متجدد سازی عبارتند از: سکولاریسم، ماتریالیسم، فردگرایی و اعتقاد به پیشرفت از طریق علم تجربی و تکنولوژی.<sup>[51]</sup>

دقت در محتوای اصطلاحی واژه‌های مدرن، مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون روشن می‌سازد که اندیشه مدرن، بریده از هرگونه باورهای ماوراءطبیعی و دینی و به سخن دیگر «سکولار» است. تمدن ساخته شده بر چنین مبنایی، تمدنی است که انسان را مالک جهان دانسته و جهت برطرف کردن نیازهای صرفاً مادی او هر عملی را که خودش تشخیص داده باشد، انجام می‌دهد.



علوم تجربی، صنعت و تکنولوژی جدید دنیای مدرن، چهره ظاهری این تمدن است که به وسیله آن، جهان بینی مدرن خودنمایی کرده و بر جهان مسلط شده است. به گونه ای که شاخصه اصلی تمدن سکولار و ضد دین مدرن غرب، علوم تجربی، صنعت و تکنولوژی جدید آن است، از این رو، مناسب است اندکی این ویژگی و لوازم آن را نیز تبیین کنیم.

## لوازم تمدن مدرن

یکی از لوازم اصلی تمدن مدرن، «ساینسیسم [52]» (علم تجربی گرایی) است. علم تجربی به ویژه در عصر جدید توانسته است تکنولوژی و صنایع مهمی را برای بشر به ارمغان آورد؛ و از این رهگذر، زندگی و دنیای مادی بشر را تا حدی و از بعضی حیثیات، راحت تر کند. بیماریهایی که در دوران نه چندان دور، برای بشر لاعلاج تلقی می شده است، امروزه به مدد پزشکی توسعه یافته جدید، به راحتی درمان می شود. سفرهایی که انسان می بایست ماهها و بلکه سالها آن را پیموده و در مسیر راه خود با هزاران خطر انسانی، حیوانی و طبیعی مواجه بوده است، در این عصر به برکت تکنولوژی جدید در زمان بسیار کم می پیماید. مشکلات ناشی از تاریکی در این عصر با اختراع برق و استفاده های بسیار گوناگون از آن رفع شده است.

اما آنچه که شایسته تأمل است، این است که این تحولات موجب گشته است که انسان نوین، خود را از حیثیت جهان بینی و نیز بُعد هستی شناختی اش، محدود در این عالم ماده کرده و جز زندگی دنیوی و بهره وری هرچه بیشتر از آن، هدف دیگری را دنبال نکند؛ به ویژه با رد هرگونه ابزار معرفتی دیگر و نیز معارف به دست آمده از آن ابزارها و به ویژه با عدم توجه به محدودیتهای بسیار متنوع و مختلف روش تجربی، علم تجربی و روش آن را یگانه معیار بررسی معارف دیگر و صحت و سقم آنها تلقی کند.

علوم تجربی مدرن، مقرون به مؤلفه هایی است که آن را کاملاً از علوم تجربی قبل از خودش ممتاز می سازد.

علوم تجربی در زمان قرون وسطی، در صدد معرفت به جهان و شناخت اسراری بود که خدای متعال در خلقت جهان به کار برده بود، تا از این طریق بر خداشناسی اش بیافزاید. اما در دنیای جدید، علوم

تجربې در پي کشف اسرار الهي نيست. بلکه هدف عمده آن، شناخت جهان به قصد مهار و تسلط بر آن براي بهره‌وري هر چه بيشتر از عالم طبيعت است.

در عصر جديد بر اساس تبينهائي فلسفي انجام شده، جهان خالي از جلوه‌هاي الهي دانسته شد و در نتيجه به طبيعت با نگاهی ايزاري نگريسته شده است. از اين رو، هدف علم، تمجيد خداوند نيست، بلکه هدف تازه آن، بسط تسلط انسان بر طبيعت است. در اين مرحله علم، بيشتر انساني و کمتر الهي است. [53]

در ميان عالمان علوم تجربی، مي‌توان «فرانسيس بيکن» را بنیانگذار علم جديد ناميد. او با کار و تلاش خود موجب گشت تا هدف و دیدگاه علم جديد، به طور کلاسي از هدف علم سنتي فاصله گيرد. هدف علم جديد، تسلط بر طبيعت و دیدگاه آن به طبيعت و جهان، دیدگاهی مکانیکی بود. «بيکن» جهان را با چشمانی ديگر – متفاوت از دیدگاه يونانيان قديم – مي‌نگريست. او نمي‌خواست فقط به تماشاى طبيعت بنشيند، بلکه مي‌خواست روشي براي کنترل آن بيايد.

علم در نظر يونانيان، فقط عبارت از مطرح کردن چراهاي متافيزيکی چيزها بوده است. ولي او معتقد بود که علم بايد درباره چگونگی چيزها تحقيق کند، و هدف صحيح علم نيز جز به دست آوردن کشفیات و قدرتهای جديد نيست. [54]

بيکن بر اين امر تاکيد مي‌کند که علم بايد منتهی به عمل شود و علمي که انتزاعي صرف باشد و نتوان نتايج عملي خاص و مفيدی از آن در زندگي بدست آورد، ارزشي ندارد. در نظر بيکن، داشتن علمي که منتهی به عمل مي‌شود، سبب برتری انساني بر انسان ديگر مي‌شود، تا آنجا که انسان داراي چنين علمي را مي‌توان خدای انسان ديگر ناميد. او در اين مورد مي‌نويسد:

«اين قول که گفته‌اند «انسان خدای انسان است» کاملاً قابل قبول است، هم از لحاظ کمک و نيکوکاری و هم از لحاظ شرائط زندگاني. اما اختلاف موجود بين انسانها نه از ناحیه خاک است، نه از ناحیه آب و هوا و نه از ناحیه نژاد، بلکه از برکت فنون است. [55]»

در نظر «چرچ»، بيکن متهم است که فلسفه را از بالا به پائين آورده است، و مقصود اين است که انسانها را تشويق کند که در پي منافع مادي خود باشند و به جاي پرداختن به مسائل مابعدالطبيعي و تامل در مباني مافوق‌الطبيعي، که از حوصله عقل و حوزه علم انسان بيرون و بي‌حاصل است، به مطالعه

طبیعت و کشف قوانین طبیعی اهتمام ورزند، که امری ممکن و سودمند است.<sup>[56]</sup>

برخی از نتایج و پیامدهایی که به لحاظ منطقی و یا روان‌شناختی، از علوم تجربی، صنعت و تکنولوژی و به عبارت دیگر از تمدن جدید به دست آمده‌اند، عبارتند از:

#### 1- تبیین علمی جهان و بی‌هدفی

دین در نهاد خود جهان را هدفمند دانسته و پدیده‌های جهان را بر اساس اهداف و اغراض تبیین می‌کند. ولی ویژگی علوم تجربی جدید این است که کاملاً این تبیین را کنار گذاشته و به دنبال تبیین پدیده‌ها از طریق علل فاعلی مادی و طبیعی آنهاست. «ایان باربور» در این مورد می‌گوید:

جستجوی غایات تا حدی نتیجه این تصوّر بود که هر چیز برای خود جایی در سلسله مراتب هستی دارد؛ چرا که آفریده خداوندی هست که قصد و غایت دارد. فرض کنید کسی بپرسد: چرا آب در فلان درجه به جوش می‌آید...؟ دانشمند امروزه احتمالاً درجه معین و معلوم را به سایر پدیده‌ها و قوانین و نظریه‌های مربوط به ساختمان مولکولی ربط می‌دهد، ولی سرانجام به نقطه‌ای می‌رسد که می‌گوید: این دیگر يك واقعیت مبرم و توجیه‌ناپذیر است و پرسش از این که چرا چنین است، بی‌معنی است.<sup>[57]</sup>

به دست دادن تبیین غایی يك واقعه، ارائه يك هدف و علّت غایی آن پدیده است. ولی به دست دادن تبیین ماشین‌انگارانه و مکانیکی،<sup>[58]</sup> (که همان تبیین علمی است) ارائه علّت فاعلی مادی آن واقعه است. - تبیین ماشین‌انگارانه را می‌توان تبیین از طریق قوانین طبیعی نیز تعریف کرد-.

ویژگی مهمّ نگرش نوین که از علم به دست آمده، این است که جهان‌نگری آن تقریباً ماشین‌انگارانه است

پس از انقلاب علمی قرن هفدهم، این تلقّی که پدیده‌های طبیعی عالم همانند يك ماشین هستند و نباید برای آنها به دنبال هدف بود، به يك تلقّی رایج تبدیل گردید.

اما نکته مهمّ‌تر این که این اندیشه که عالم يك ماشین است، سریعاً همه اروپا را فرا گرفت و بسیاری از متفکّرین غربی معتقد شدند که نه تنها جهان طبیعت يك ماشین است، بلکه هر چیزی در دنیا يك ماشین است.

«ها بز» بدن انسان را با يك ماشين مقايسه كرد. «هيوم» در قرن هجدهم نوشت: «به دور تا دور دنيا نظري بيا فكنيد. چيزي به جز يك ماشين عظيم نخواهيدديد كه به تعداد بي شماري از ماشينهاي كوچكتر تقسيم شده است».[59]

بر اين اساس، تنها تبين قابل قبول، تبين علمي و ماشيني است و تبين غايي، تبيني «غيرعلمي» است. «برتراند راسل» پس از ارائه شرحي در باب علم، در قطعه مشهوري نوشت: «به طور خلاصه، جهاني كه علم براي اعتقاد ما عرضه مي كند، تا بدین حد و حتّي بيش از اين بي هدف و تهی از معناست.»[60]

## 2- زوال تبينهاي ماوراء الطّبيعي و حذف خداوند

نتيجه منطقي تبين ماشيني جهان كه روح علوم تجريبي جديد است، زوال تبينهاي ماورايي است.

وقتي از يك طرف پديده ها را نبايد با اهداف آنها در نظر گرفت و صرفاً بايد از طريق علّت فاعلي تبين شوند؛ و از طرف ديگر علّت فاعلي نيز منحصر و محدود به فاعل طبيعي است و خداوند نيز بر اساس تفسير دانشمندان غربي دخالت در عالم ندارد؛ درنتيجه، هر پديده هاي از طريق پديده هاي ديگر طبيعت تبين مي شود و نيازي به ارتباط آن با خداوند يا موجودات ماورايي ديگر نيست.

در واقع، اين اندیشه علمي به معنای اصالت طبيعت و «سكولاريسم» تمام عيار است؛ زيرا معتقد است كه يگانه توضيح قانع كننده هر پديده در طبيعت، پيوند آن به شيوه منطّم با پديده هاي ديگر و نشان دادن اين واقعيت است كه آن پديده مصداق و نمونه هاي از يك الگوي تكرر شونده است. از اين رو، هر گونه تبين ماورايي، رو به افول نهاد.[61]

اندیشه سكولارستي فوق، آرام آرام از اندیشمندان تجريبي غرب به ميان مردم عادي نيز سرايت كرد، و مردم عادي هم معتقد شدند كه خداوند هيچ نقشي در جهان ندارد؛ و علّت زلزله، خشكسالي، طوفان و...، گناهان مردم، ظلم، امور ماورايي و خلاصه اموري كه نتوان از آن تبين علمي و دنيايي ارائه داد، نيست. بلكه حادثه و پديده دنيايي، علّتي دنيايي و تبين اين جهاني دارد. از اين رو، اموري از قبيل دعا و نماز و عبادت در زندگي انسان نقشي ندارند، و به جاي توجّه به خداوند و خودشناسي و خودسازي، تمام توجّه انسان بايد به طبيعت و شناخت آن، جهت كنترل و مهار و تسلّط بر آن معطوف گردد.

از نتايج عمده تمدن مدرن، انتقال منشأ و مرجع ارزشهاي اخلاقي و اجتماعي از خداوند و دين، به انسان است؛ زيرا وقتي خداوند در تحولات اين عالم دخالتي ندارد، طبيعي است كه انسان نيز به عنوان يك پديده از پديده‌هاي عالم از اين قاعده مستثني نيست.

انسان همانند پديده‌هاي ديگر، مثل يك ماشين عمل مي‌كند، و نبايد براي رفتارهاي او تبين فرجام شناسانه ارائه كرد، بلكه رفتارهاي او نيز براساس قواعد ماشيني و علل فاعلي طبيعي تبين مي‌شود؛ و اگر هنجار و ارزشي در نظر گرفته مي‌شود، بايد بر اساس همين فرايند مورد لحاظ واقع شود.

از طرف ديگر، طبيعت نيز كه صرفاً يك ماشين و زنجيره‌اي از علتهاست، نمي‌تواند براي انسان ارزش و هنجار آفرين باشد. در حقيقت، توقع پاسخ مسائل ارزشي و اخلاقي از طبيعت و واقعيت، ناشي از عدم دقت و خلط ميان واقعيت و ارزش است.

بنابراين، انسان بايد بدون نياز و توجه به آموزه‌هاي ديني و نيز پديده‌هاي طبيعي، ارزشهاي خود را از درون تجربه زندگي فردي و اجتماعي خود به دست آورد، و چون اين تجربيات در حال تحول و تغيير هستند، ارزشها نيز تغييرپذير بوده و نسبي مي‌باشند.

«هابز» با پذيرش تمام عيار نسبت ارزشهاي اخلاقي مي‌نويسد:

هر انساني به سهم خود، آنچه را كه خودش دارد و براي او لذت بخش است، خوب و آنچه را ناخوشايند اوست، بد مي‌نامد. به همان اندازه كه هر انساني با ديگري از حيث نهاد فرق دارد، راجع به تمايز عام بين خوب و بد نيز، با يكديگر فرق دارند. چيزي مانند خير مطلق بدون لحاظ نسبت وجود ندارد.<sup>[62]</sup>

بدين ترتيب، هابز به صورت كامل، اخلاقيات انساني را تابع اميال بشر مي‌داند و در نظر او، «خوب» و «بد» اسامي ساده‌اي هستند كه ما به موضوعات مورد علاقه يا نفرت فردي خاص خود داده‌ايم. هيچ قانون خوب و بدّي كه ريشه در ماهيت خود موضوع داشته باشد، وجود ندارد. بلكه اين مفاهيم متعلق به آن كسي است كه آنها را به كار مي‌برد؛ يعني هر آنچه موضوع هر يك از اين اميال و خواهشهاي آدمي باشد، «خوب» به شمار مي‌رود؛ و هر آنچه موضوع نفرت و بيزاري او باشد، «بد» خوانده مي‌شود، و نيز

هر آنچه موضوع بي مبلي وي قرار گيرد، «بي‌ارزش» محسوب مي‌گردد. [63]

البتّه میان دو معنا از نسبي گرايي بايد فرق نهاد:

الف - اين که اقوام مختلف، اخلاقيات مختلف دارند.

ب - اين که اخلاقيات هر قومي براي همان قوم صحيح نیز مي‌باشد.

میان این دو معنا فرق است. عينا همان فرق میان این که بگويم آدميان در يك عصري گمان مي‌بردند که زمین مسطح است، و در ديگري بگويم در آن عصر زمین مسطح بود، وجود خواهد داشت. اين معنای دوم از نسبي گرايي است که خصيصه نگرش تمدن مدرن است. [64]

#### 4- در بند دیدن جهان

در دنياي جديد، پديده ها به صورت مكانيكي، قسري و با فشار عوامل بيروني تحليل مي شوند، بخلاف دوران گذشته که براساس محرک هاي دروني تحليل مي شده است. جهان طبيعت براي علم جديد، جهاني ست مالا مال از عواملی که اشیاء را مجبور می کنند تا برخلاف طبع، به طرفي بروند یا اثري از آنها سر بزند، در حالي که جهان طبيعت براي گذشتگان، طبيعي بود و قسر (اجبار و تحميل) در آن دوام نداشت. آنان امور طبيعي را مطالعه مي کردند و امروزيان امور غير طبيعي را، آنان از طباع سراغ مي گرفتند و اينان از قاسر. به نظريه جاذبه نگاه کنید که سيارات و اجرام سماوي را به اجبار در فضا و در مدارات خاصي جاي داده است. به هوا نگاه کنید که مي خواهد بگريزد اما جاذبه اجازه اش نمي دهد. به مرکبات در شيمي نظر کنید که چگونه عناصر در آنها با پيوندهاي الكتروني مهار شده اند. به خون بنگريد که فشار تلمبه قلب آن را به جبر مي راند. آنچه بر روي آب مي ماند نيروها آن را مي رانند و به آب راه نمي دهند و آنچه در آب مي رود نيروها آن را به كام مي کشند. جهان يك جهان «در بند» است. هيچ چيز را در علم اجازه نمي دهند که مدعي شود از سر طبع و ميل کاري را کرده است. از همه چيز مي پرسند چه شد و کدام عامل بيروني اقتضا کرد که چنان کني. علم امروز «قسر زده» و بيرون گرا است در حالي که علم ديروز «طبع زده» و درون گرا بود. اين دو گونه بينش، دو گونه علم آفريده و مي آفريند. [65]

#### 5- سست شدن اعتقاد به خدا و شيوع دنياگرايي

با رشد علم و تورم تکنیک، اعتقاد به خدا سست شد و اخلاقی دنیایی و بینشی غیر معنوی به جای ایمانهای مذهبی نشست. علو و فساد، دامنگیر شد و زمین جای آسمان را گرفت. غول ماشین، رهوارترین مرکب و شایسته ترین ابزار برای کسانی بود که از خدا روی برتافته بودند و در پی مکیدن طبیعت و چشیدن قدرت و تسخیر جهان و تحقیر انسان بودند. طعمه طبیعت و طعام صنعت جز بر حرص و شیطنت آنان نیفزود. [66]

#### 6- سرعت گرایی و فزون طلبی

تکنولوژی و صنعت برخاسته از علم مدرن که مهمترین ویژگی تمدن نوین را تشکیل می دهد، موجب فزون طلبی بشر است. ماشین می کوشد تا نتیجه بهتر یا محصول بیشتر را در زمان کمتر تولید کند و از این رو سرعت گرا و فزون طلب است. صنعت گران، اگر منعی تکنیکی یا محیطی در پیش نداشته باشند کمترین درنگی در ساختن ماشینهای شتابنده تر و یا کارگاههای مولدتر نخواهند داشت. ساختن کنکوردهایی که آدمی را سریع تر به مقصد می رسانند و قرصهایی که درد را سریع تر تسکین می بخشد با هم ربط وثیق دارند و هر دو نشان می دهند که ماشین تا کجا مرکب مناسبی برای فزون طلبی بی صبری ذاتی آدمی بوده است و این نفت، آن آتش خفته را چگونه شعله ورتر ساخته است. [67]

#### 7- رقابت خیزی و خصومت طلبی

فزون طلبی، رقابت خیز و خصومت آفرین هم هست. آدمی را در جاده سبقت گرفتنهای بی هدف و کور می اندازد و نفس برنده شدن در رقابت را هدف او می سازد و هم ازین روست ساختن ماشینهای هر چه شتابکارتر، مولدتر و موثرتر، چنان محوریت می یابد که آدمی را به دنبال می کشاند و جاده بی پایانی را که از میان رقابتهای و خصومتها و حسادتها عبور می کند در برابر وی می نهد و همین است آنچه دینامیسم درونی رشد تکنیک نامیده می شود. هر ماشینی، علامت می دهد که تکمیل من و افزودن بازدهی من در گرو گشودن کدام گره است و آدمی ناآرام و ملتهب است تا قدم بعدی را بردارد و آن راز را هم بگشاید و ماشینی «کامل تر» بسازد و این ناآرامی را حدی نیست. آدمی همیشه در پی بیشتر است، دقت بیشتر، سرعت بیشتر، محصول بیشتر، نفوذ بیشتر، قدرت بیشتر و ... و ماشینها درست همین شهوت «بیشتر طلبی» را شکوفاتر می کنند، یا دقیق تر می تراشند و می بُرند، یا سریع تر آدمی را به مقصد می رسانند، یا فرآورده بیشتری را در زمان کمتری در اختیارش می نهند، یا نفوذ وی را به اعماق طبیعت افزون تر می کنند، یا او را توان فراوان تر می بخشند و یا ... پس تکنیکی تر شدن، زیاده طلب تر شدن است و ماشینی ماشین تر است که در آن چیزی بیشتر شده باشد. و معیار تکامل تکنیک اینک همین

آن اقتدار تکنیکی و آن اشتباهی دوزخی و مزید خواه ماشین، به ندرت می تواند آدمی مغلوب خشم و شهوت را وسوسه نکند و او را به تجاوز و عدوان واندارد و جنگالهای او را در بدن ناتوانان تیزتر نکند. و چنین است که تکنیک که مجسمه رقابت و فزون خواهی ست، یکجا، خصومت و عدوان و غفلت را در کنار رفاه و دانش و اقتدار به آدمیان هدیت می کند-رفاه و دانشی که خود عجین و مغلوب رقابت است، و بر سر آنها هم سبقت و خصومت می رود. پیدا نیست که این سبقت جویبها کجا توقف می یابد و آن فزون خواهیها از کجا به بعد دیگر مذموم می شود، و پیش تر از آن که جهان خارج ما را محدود کند آیا ما خود را در جایی محدود خواهیم کرد؟ [69]

#### 8- تنوع جویی، بطالت پسندی و اسراف کاری

ماشینها البته نه تنها محصولات بیشتر و موزون تر می آفرینند و نیازهای راستین آدمی را اشباع می کنند، که اشتباهی تنوع جویی و تفنن طلبی و بطالت پسندی و اسراف کاری ... را نیز پاسخ می گویند. [70]

#### 9- ادعای الوهیت و همه کاره بودن در جهان

انسان مدرن با پدید آوردن برخی از مصنوعات، آشکارا مدعی شده است که هیچ چیز در طبیعت نیست که رازش به چنگ او نیفتد و نظیرش به دست او خلق نشود. از یک طرف، نظامات جبار و آمخوار، در نهایت قساوت و سرکشی، ذخایر معدنی مظلومان را که عصرها و قرنهای در زهدان زمین مانده است در سالیان اندک به ستم و به ارزانی از دل خاک بر میآورند، تا از طرف دیگر، نعمت خوارگانی ناسپاس و خداستیز این مواهب (کرم و منگنز و آلومینیوم و گالیوم و ...) را در کار ساختن ماشینهایی کنند که تندیس استکبار و نشان سرکشی از عبودیت و عین تفاخر به اقتدار و تجسم تبذیر و برادری شیطان و اعلام غرور آمیز سجده نکردن در پیشگاه خالق و لذت جستن از رقابت با آفریدگار است. ... هوس جلو زدن از طبیعت و سبقت گرفتن بر خدا اینک صنعتگران را سخت پویا و مست کرده است و این رقابت هم، اینک مانند هر رقابت دیگری، به خودی خود هدف گردیده است. مهار طبیعت البته توهم اقتدار مطلق را هم قوت می بخشد و غفلت و اعراض از حق را در دل می نشاند و خیال باطل «همه کاره بودن» را بر ضمیر چیره می کند و آدمی را خویشتن ستا و پر مدعا می سازد. [71]



توجه اکید به اسباب و فروغلتیدن در حیل مادی و شیطنت ورزیدن در توسل به مبادی طبیعی برای تامین حاجات و اهداف خویشتن، البته حساسیتها را عوض می کند و تغییر جهت می بخشد و مسبب الاسباب را مغفول می نهد و آدمی را از طرح مسائلی که به روشهای تکنیکی و تجربی قابل نفوذ نباشند باز می دارد و یک رشته امور مهم انسانی و روانی را که وراء تجربه و احساس اند از نظر دور می دارد، و پاره ای از زیباییها و اوجهای دنیای درون و روابط خفی میان ضمائر و جذب و دفع های نهانی و جریانهای چالاک ارواح و قلوب و دریافتهای ابرآگاهانه که آنهمه مایه توجه و تاکید صاحبان بوده است، بالمره نادیده و نادانسته می ماند. [72]

## 11- تقدس زدایی از طبیعت

مهار طبیعت البته توهم اقتدار مطلق را هم قوت ... و از آن بالاتر، تفسیر روحانی از طبیعت را -که گوهر دین است- از آدمی می ستاند؛ که گویی پرده ای و در پس پرده اسراری نیست، و هستی هر چه در انبان دارد در ماده مقسور ظاهر کرده و ماده هم خود را عاجزانه در اختیار قدرت ما نهاده است. اسرار آمیز دیدن هستی جای خود را به نوعی عقلانیت می دهد که در آن همه چیز را به عقل می توان شناخت و به دست می توان ساخت. نمی گوئیم لازمه و نتیجه منطقی صنعت این است، می گوئیم فضای تکنیکی، از نظر روانی، آدمی را آماده چنین پرش نادرست کرده و بذر غفلت را در خاک آماده ضمیر او افشانده است. [73]

## 12- عوض شدن نسبت انسان با صنعت و در نتیجه مسخ انسان

انسانی که صنعتگران و پیشه وران پیشین با آلات و جهازات خود می داشتند و آن را به منزله پاره ای از بدن و مظهری از اندیشه و خویشاوند با جان خویش می دیدند و می انگاشتند، و هم بدین سبب خود را در کار خویش می ریختند و در آن حاضر می یافتند، امروزه به سبب عظمت تکنیک، به طور کامل معکوس شده است و آدمی خود را جزء و عضو ماشینهای عظیمی می یابد که با بزرگی خود در او تلقین حقارت و بردگی می کنند و حتی بر او فخر می فروشند که ازو هم نازک تر و شایسته تر و کارآترند. این ارتباط معکوس، و این اسارت در چنگال بیگانه، همان است که مسخ آدمیان را باعث می شود. علمی که همزاد و هم آغوش تکنیک است نیز همین فرایند «انس زدایی» را تشدید و تاکید می کند و ابتدا اشیاء را به منزله موضوع . بندد می در همت آن شناختن به سپس و کند می جدا آدمی از (object) [74]

اما آیا کمال ماشین لزوماً کمال بشریت نیز هست؟ آیا تولید بیشتر، سرعت بیشتر، کشف اسرار بیشتر، طرافت عملی بیشتر، مهار بیشتر طبیعت، فتح قلمروهای بیشتر، ارتباطات افزون تر و ... مجموعاً به معنای سعادت بیشتر و کمال بالاتر بشریت است؟ پاسخ مستقیم این است که نه؛ کمال ماشین کمال انسان نیست و این دو را معادل گرفتن یا به هم بر آمیختن، گناه و ذنب لایغفر است. کمال ماشین در تیزتر دویدن و بیشتر بلعیدن و بی رحمانه تر مکیدن و تفاله کردن و افزون تر تولید کردن و بیشتر ویران کردن است، در تعادل زایی و رقابت افکنی و فراتر رفتن از آدمی و طبیعت است. حرص بی امان و تولید بی امان کار ماشین و هدف آن و کمال آن است. هر چه ماشینی بهتر از طبیعت تقلید کند یا حتی آن را پشت سر بگذارد، هر چه سرعتش در تولید افزون تر باشد، هر قدر که راه تازه تری برای اهداف کهن پیش پا بگذارد کامل تر است. ... ولی کمال انسان نه در مصرف بیشتر است و نه در تولید بیشتر و نه در رقابت ورزیدن و تکاثر و تفاخر بیشتر. اینها کمالات ماشین است نه آدمی. ماشینی که از یک برگ در یک دقیقه، 100 برگ کپی کند کامل تر از ماشینی است که 10 برگ کپی کند و هواپیمایی که فاصله تهران-لندن را در 2 ساعت بپیماید بهتر از هواپیمایی است که آن را در 6 ساعت طی کند و میکروسکوپی که درشت نمائیش 600 باشد بهتر از آن است که 60 باشد و تانکی که هدف را از 50 کیلومتری بکوبد کامل تر از آن است که از 10 کیلومتری می کوبد. اما انسان مجهز به این جهازات لزوماً کامل تر از انسان فاقد آنها نیست. مگر انسانی خودش را با ماشین عوض کند تا کمال ماشین را کمال خود بینگارد. و آنچه اندوهناکانه امروزه رخ داده است همین خود را عوضی گرفتن است که زشت ترین صور مسخ و خویشتن ناشناسی است و بارها انسان کُش تر از آن است که ماشین فقط عواطف آدمی را از او سلب کند و او را اسیر و خادم خود سازد. رفته رفته آدمیان پنداشته اند که آنچه یک ماشین را ماشین تر می کند آدمی را نیز آدمی تر می کند. پنداشته اند که ماشین جزئی از وجود و بلکه ماهیت آنان است و لذا اگر ماشین رو به کمال آورد، آنان نیز به تبع کامل تر می شوند. اما تکامل ماشین کجا و تکامل آدمی کجا؟ امروزه جوامعی را که بیشتر می خورند و می پوشند و می دوزند، می دوند و بیشتر از طبیعت می کَنند و فرسوده می کنند و بیشتر درندگی و رقابت می ورزند و از دیگران سبقت می گیرند و بیشتر قدرت نمایی و افسونگری و دلربایی می کنند و بیشتر در گشودن رازهای نهان طبیعت همت در می بندند، کامل تر و انسانی تر می شمارند اما اینها همه وقتی درست است که در مقام توصیف و تحسین ماشینها باشیم نه انسانها. درندگی برای شیران خوب است اما آدمیان درنده تر، آدمی تر نخواهند بود. آدمیان آدمی تراند وقتی کاری را بتوانند و بخواهند اما نکنند، وقتی به خاطر حقی از پیروزی در جدالی چشم پیوشند، (و لایجرمنکم شأن قوم علی أن لا تعدلوا إعدلوا هو أقرب للتقوي. مائده/8) وقتی در مقام تسلیم به مصلحتی، از لذتی مطبوع یا نعمتی محبوب درگذرند (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون. ال عمران/92) و وقتی در خیرات تسابق جویند (فاستبقوا الخیرات. بقره/148) و بر برّ و تقوی تعاون ورزند (تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان. مائده/2) نه آنکه تندتر به

مقصد برسند یا بیشتر نفت از دل زمین در آورند و یا زودتر ذخایر و منابع زمین را به پایان برسانند. رشد تکنیک نامی است فریب آمیز بر طمع ورزی ناستوده انسان. ماشین هر چه آزمندتر شود کامل تر است؛ اما و هزار اما کمال انسان در قناعت است نه در طمع و ولع. و حیات طیبه آدمی در خرسندی است نه در آزمندی. [75]

### 13- قناعت ستیزی

در رقابت افزایی و خصومت آفرینی تکنیک هر چه بگوییم کم گفته ایم و فی الواقع هر چه از بد یا نیک تکنیک سخن رود به همین ریشه و روح باز می گردد. نگاه کنید به قبیله ماشینها که به کدام قبله رو کرده اند و نگاه کنید به پیشروان قائله صنعت و به بازماندگان و محرومان. آنها که پیش اند پیش تر می تازند و آنها که مانده اند می دوند تا به قافله سالاران برسند یا اگر بتوانند از آنها هم جلو بزنند. عرصه، عرصه رقابت و خصومت خونینی ست و هیچ کس به هیچ حدی قانع نیست و اصولاً مجال قناعتی نمانده است. [76]

صنعت نمی تواند مشکل ذاتی صنعت را حل کند. بلی محتمل است که پاره ای از زیانهای صنعت را بکاهند و بتوانند که حتی در دل شهری پررفت و آمد و پر آدمی، کارخانه ای به پا کنند که دودش هوا را نیالاید و تفاله اش زهر در آب و غذای مردم نریزد. بلی شاید بتوان کوره ای هسته ای بنا کرد که از آن نیم پرتو زیانبار هم به خارج راه نیابد و جان هیچ جانوری را تباه نکند و شاید بتوان هواپیمایی ساخت که در برخاستن و نشستن به قدر مرغی صدا بر نیاورد و گوش هیچ آفریده را آزار ندهد. هیچیک از اینها محال نیست و کوشش تلاشگران برای انجام آنها مشکور و مأجور است ... اما از یاد نبریم که با همه این جهدا می خواهیم «صنعت» را اگر بتوانیم از خطرناک بودن بیندازیم نه از «صنعت بودن». می خواهیم مشکلش را حل کنیم نه خودش را منحل کنیم. تکنیک لوازمی دارد که از آن جدایی نمی پذیرد. هواپیمایی بهتر بالاخره هواپیمایی ست ایمن تر و شتابنده تر. و کارخانه بهتر بالاخره کارخانه ای ست که از رقیب خود بیشتر تولید می کند و تفاله های بیشتر پس می افکند. باز از یاد نبریم که هواپیمایی بی ضرر خود یک محصول است و آن کارخانه های هواپیما سازی بهتر و مطلوب تراند که بیشتر ازین گونه هواپیماهای ایمن و سریع بسازند و در عرصه رقابت حریف را عقب نگه دارند و اسرار خود را برای دیگران فاش نکنند مبدا که آنان سبقت گیرند و پیش تر افتند. اگر صنعت است سبقت جو و رقابت افکن و فزونی طلب و تعادل زاست و جز این نمی تواند باشد. «تکنیک قانع» یک تناقض است. [77]

### 14- آرا مش زدایی

رقابت، آرامش زدا و سکینه سوز است و نهال عداوت را آبیاری می کند و روغن در چراغ عدوان می ریزد و طفل غفلت را فربه تر و آتش سبقت را تیزتر می کند و به جای بهشت پر سلام و نعیم و بی غل و حسد، دوزخ پر تخاصم و پرلهیب را می نشاند. (و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ اخوانا علی سرر متقابلین. /حجر 47/ لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما الا قیلا سلاما سلاما. /واقعه 25 و 26/ إن ذلک لحقّ تخاصم اهل النار. /م/64). [78]

## 15- قدرت ستیزی و عجزآوری

این توهم که صنعتی تر شدن موجب قدرتمندتر شدن و بی نیازتر شدن و آسوده تر شدن است از بُن باطل و ویران است. تکنیک، نیازها را نه کمتر بلکه افزون تر می کند و اداره و تدبیر یک مجموعه یا جامعه ساده از یک مجموعه یا جامعه پیچیده نه دشوارتر که بسی آسان تر است و زندگی صنعت آلود جدید نه مطبوع تر که بسی ملال آورتر از دیروز است. اگر کشورهای صنعتی تر قدرتمندتر اند یا چنین می نمایند، بدین سبب است که دیگران بدانها نیازمنداند و از آنها می ترسند. ترسها و نیازها را حذف کنید و ببینید این غولان بازهم همچنان سهمگین و چالاک بر پا خواهند ماند؟ [79]

برای نمونه، جاروی برقی، هم در وقت کدبانوی خانه صرفه جویی می کند و هم آسان تر و بی غبارتر غبارروبی می کند و هم آدمی را از خدمتکار و رفتگر بی نیاز می کند، اما همین جاروی برقی آیا ما را نیازمند الکتریسیته و نیازمند تعمیرکار جارو و نیازمند قطعات یدکی و ... نکرده است، نیازهایی که پیش از آن نداشته ایم؟ و آیا نیاز به الکتریسیته نیاز به توربینهای بزرگ، سوختهای پر حجم، کارگران ماهر، سازمانهای مدیریت فراخ و عظیم را پیش نمی آورد؟ و آیا همین توربینها، سوختها و ... دائما در تحول یا زوال نیستند و ما هم پابه پای تحول یا زوال آنها نیازمند به ابزارها و سوختهای تازه نمی شویم؟ و آیا آن «وقتی» که در جاروکردن صرفه جویی می شود مصروف پی افکندن دوایر بزرگ تربیت کارگران، آموزش مهندسان، استخراج و تصفیه سوخت، ساختن موتورهای مولد و ... نمی گردد و آیا مدیریت این گونه مجموعه های غول آسا خود به خود نوع خاصی از حکومت را (متمرکز یا نیمه متمرکز) اقتضا نمی کند؟ و آیا امراض و مشکلات روانی و جسمانی که کار در این کارخانه ها و دوایر پدید می آورد و آلودگی طبیعت فرسایي که از کار خود آنها حاصل می گردد و الیناسیون و حقارتی که در سایه این صنایع عظیم حادث می شود به راستی رفاه بیشتر نام دارند؟ ... پس چه جای این که نیازها کمتر و رفاهها بیشتر شده است؟ تکنیک را که توسعه طلب و فزون خواه است در پهنه جهانی و در شبکه روابط گسترده اش ببینیم و بپرسیم آیا به راستی مردم جهان امروزه از پیشینیان سیرتر و فارغ تراند؟ [80]

البته بشریت همیشه با نیاز و در کنار نیاز زیسته و هیچگاه از دشواری و بیماری تهی نبوده است و نفس نیازمندی یا رنج و تعبناکی موجب عیب و ملامت نیست. سخن درین است که این نیازها، با فزونیهای تکنیکی راه کاهش در پیش نگرفته اند بلکه به عکس در چهره دیگر و در کمیت بیشتری رخ نموده اند. به علاوه جای سوال است که فراغت مزعوم حاصل از رشد تکنولوژی را آدمیان عصر صنعت چگونه و در چه راهی می خواهند سپری کنند. طمع ورزی در تمتع گرفتن از مواهب طبیعت که از القائنات مستقیم تکنیک است کدام کس را فارغ نهاده است و کدام آدمی ست که خرسند و بی تمنا و آزاد از غوغای درون، در کلافی از روابط صنعتی بر آساید و آتش تکاثر و تخاصم دامن او را نسوزاند؟ و راستی مگر آسودگی، جز در زیر سقف قناعت میسر است؟ و تکنیک برای چه کسی مجال قناعت باقی نهاده است؟ آدمیانی که می دوند، وقت بیشتر را هم برای آن می خواهند که بیشتر بدوند. وقتی هدف، جلوزدن از دیگران است همین که فرصتی دست دهد، مصروف سبقت جستن بیشتر خواهد شد و مگر برای زندگی آدمیان مدرن، دو هدف موجود است یکی برای اشتغال و دیگری برای فراغت، تا در یکی کسب مال و در دیگری کسب کمال کنند؟ نه. یک هدف بیش نیست: سبقت گرفتن و تمتع بیشتر جستن. اوقات آدمی چه در کار و چه در بی کاری در آستانه همان هدف قربانی می شود و درین صورت چه تفاوتی ست میان اوقات اشتغال و فراغت؟ [81]

در واقع، وضع ما و تکنیک، در قهر و استیلاء طبیعت، به غذا خوردن می ماند. غذا را که در زیر دندان می جویم و سپس آن را هضم و تفاله می کنیم البته موجد لذتی وهمی و غروری غافلانه است که گویی در نسبت با غذا، از ما جز سلطه و غلبه و التذاد، و ازو جز ذلت و خدمت، بر نمی آید. اما صاحب این توهم مستحق ترحّم است. چه خدمتها باید کرد و چه تعبها باید برد تا خوراکی آماده خوردن شود و کجا سهم ما فقط لذت است و سهم او ذلت؟ آنانی که پرخوارتراند، راستی که خوارتراند. هم ذلت پیش از غذا بیشتر می برند و هم زحمت پس از آن. و کم خوران اند که سالم تر و خواجه تر اند. نه ساعتها رنج پختن می برند و نه ملالتهای از سیر و پرخوری و چنین است که قناعت، قدرت و عزت و سلامت می آورد. رشد صنعتی چیزی جز پرخواری از طبیعت نیست، و حکم پرخوران همان است که دیدیم. [82]

جمع بندی

با دقت در اندیشه عقلانی اسلام و تفکر مادی و سکولار دنیای مدرن، تفاوت‌های زیر بدست می‌آید:

(1) - اندیشه اسلامی به خدای متعال اعتقاد دارد و او را خالق کل هستی دانسته و تمام هستی را عین

ربط و وابستگی به او می‌داند؛ به طوری که یک لحظه قطع ارتباط با خدای متعال مساوی با معدوم شدن جهان است.

در مقابل، اندیشه مدرن با نفی دستاورد عظیم عقل فلسفی بشر در مورد عین ربط و نیاز بودن جهان هستی - به عنوان معلول - نسبت به خدای متعال - به عنوان علت هستی بخش - معتقد است که یا خدا نیست و یا اگر موجود است، هیچ دخالتی در این عالم ندارد.

(2) - در اندیشه مدرن، هستی مساوی با «ماده» است، و به همین روی، اولاً: وجود موجودات مجرد مانند خدای متعال و ملائکه و نیز روح مجرد انسان را نمی‌پذیرد، و ثانیاً: قیامت را به کلی منکر است، و ثالثاً: تمام تلاش‌های خود را نیز صرفاً در دستیابی به اهداف مادی خود کرده است.

در حالی که در اندیشه عقلانی اسلام، هستی اعم از مادی و مجرد است و با ادله صحیح عقلانی، وجود خداوند، ملائکه و روح انسانی و نیز وجود معاد پذیرفته شده است، و از سوی دیگر، معتقد است که منحصر کردن هدف زندگی و تلاش‌ها در اهداف مادی - یعنی بهتر خوردن و لذت بردن و بهتر زندگی کردن - در حقیقت، تنزل انسان به یک حیوان صرف خواهد بود. حیوانات نیز به دنبال خوردن و لذت بردن و زندگی بهتر هستند، آنها دنبال آن هستند که بخورند و از جنس مخالف لذت ببرند و دارای سرپناه باشند و هیچ وقت بدن آنها دچار مریضی و آسیب نشود و مورد تعرض هیچ موجود دیگر واقع نگردند. اگر زندگی انسان را نیز در همین موارد خلاصه کنیم، روشن است که انسان را صرفاً یک حیوان دانسته‌ایم: «والذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام و النار مئوی لهم» [83] اما آیا واقعاً انسان صرفاً یک حیوان است و بس؟

(3) - با توجه به اینکه در اندیشه اسلامی، خداوند خالق هستی بخش انسان و سایر موجودات بوده و مالک آن‌ها است، اختیار کل مخلوقات را داشته و در آنها براساس حکمت مطلقه خود تصرف می‌کند. انسان نیز مملوک خداوند است و چون انسان دارای علمی محدود است، خدای متعال برای هدایت او بر اساس حکمت بالغه‌اش انبیاء را فرستاده است تا به انسان نوع زندگی درست را بیاموزند. اینکه انسان چه غذایی را بخورد، چه نوشیدنی‌هایی را بیاشامد، نسبت به چه چیزهایی دارای حق است، و ... تا اینکه دچار آسیب در زندگی خود نشده و به مرتبه حیوانیت صرف سقوط نکند، راهنمایانی از سوی خدای متعال برای بشر فرستاده شده است.

در مقابل، اندیشه مدرن به هیچ یک از نکات بیان شده باور ندارد. او معتقد به خدا نیست تا او را

مالک بدانند. او بر آن است که انسان خود، حاکم بر سرنوشت خویشتن است، و هیچ موجودی حتی خداوند نیز نباید در کار انسان دخالت کند. انسان خود می‌داند که چگونه لباس بپوشد، چه غذایی را بخورد، چه آشامیدنی را بیاشامد، به چه صحنه‌هایی نگاه کند، چه صداهایی را گوش کند، چگونه شهوت خود را ارضا کند و ... . بنابراین، دخالت‌های دین در امور مذکور باطل است. خداوند حق ندارد که بگوید چه غذایی را بخور و چه غذایی را نخور یا شهوت خود را چگونه ارضا کن. انسان خود می‌تواند سرنوشت خودش را کنترل کند و برای خودش تصمیم بگیرد. از این‌رو، اگر تشخیص دهد که شهوت خود را با تماس با جنس مخالف ارضا کند، یا با جنس موافق و یا حتی با حیوانات، تشخیص او محترم است.

بنابراین، زندگی خود را با عقل خود سامان می‌دهد و در این مسیر هیچ نیازی به راهنمایی خداوند و انبیای او ندارد.

در واقع، اندیشه مدرن یک نه‌بزرگ به خداوند و تمام پیامبران است.

4- اندک تأملی در مباحث بیان شده مربوط به جهان‌بینی و تمدن مدرن و نیز مباحث اجمالی پیرامون اسلام، کاملاً روشن می‌سازد که مبانی و مؤلفه‌های جهان‌بینی مدرن، به طور صریح و آشکار با جهان‌بینی اسلامی در تعارض است.

براین اساس، علم، تکنولوژی، صنعت و تمدن برخاسته از جهان بینی الهی، کاملاً متفاوت از تمدن مدرن است.

نکته مهم آن است که دنیای اسلام نیازمند تاسیس تمدن دیگری غیر از تمدن سکولار و غیردینی و نیز ضددینی مدرن موجود است. ابتدای تمدن اسلامی بر مبانی تمدن مدرن، تولی کفر و شیطان در برابر خدای متعال است: «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوئی و عدوکم اولیاء». [84]

1- قرآن کریم

2- احمدی، بابک، مدرنیته و اندیشه انتقادی، مرکز، تهران، 1373.

3- استیس، والتر ترنر، دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، حکمت، تهران، 1377.

4- ای-گاست، خوسه ارتگا، انسان و بحران، ترجمه احمد تدین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1376.

5- آریلاستر، آنتونی، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، مرکز، تهران، 1377.

6- بابائی، حبیب ا، کاوش های نظری در الهیات و تمدن، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، 1393.

7- باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1362.

8- بستانی، رضا و فوادافرام، رضا، فرهنگ ایجدي، چاپ دوم، انتشارات اسلامی، تهران، 1375.

9- تدهوارد، جرمی ریفکین، جهان در سراسیبي سقوط، ترجمه محمود بهزاد، سروش، تهران، بی تا.

10- تریگ، راجر، فهم علم اجتماعی، ترجمه شهنار مسمی-پرست، نی، تهران، 1384.

11- جهانگیری، محسن، فرانسیس بیکن، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1369.

12- دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، ج1، چاپ سوم، تهران، 1370.



- 13- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا باندري، ج 1، چاپ پنجم، پرواز، تهران، 1365.
- 14- همو، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا باندري، ج2، چاپ ششم، کتاب پرواز، تهران، 1373.
- 15- رندال، هرمن، سیر تکامل عقل نوین، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج1، علمی و فرهنگی، تهران، 1376.
- 16- سروش، عبدالکریم، تفرّج صُنْع: گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم انسانی، چاپ دوم، سروش، تهران، 1370.
- 17- طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج1، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، 1417ق،
- 18- کاپلستون، فریدریک، تاریخ فلسفه: یونان و روم، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، چاپ دوم، سروش، تهران، 1368.
- 19- کیوپیت، دان، دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، طرح نو، تهران، 1376.
- 20- محمدی، رحیم، در آمدی بر جامعه‌شناسی عقلانیت، باز، تهران، 1382.
- 21- هابز، توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، تهران، 1380.
- 22- CAhoone, Lawrenc, From Modernism to Postmodernism, Blackwell, U.S.A, 1996.
- 23- Contor, Louis, "Modernization and Development" in Oxford Encyclopedia of Modern Islamic World, v.3, oxford, new york, 1995.
- 24- Davies, Tony, Humanism, Routledge, London, 1997.

- 25- Fasani, "Humanism, Renaissance" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, v.4.
- 26- Inkeles, Alex, "A model of Modern Man" in Modernity Critical Concepts, v.2, Routledge, new york, 1999.
- 27- Kurtz, Paul, Toward a New Enlightenment, transaction publishers, u.s.a, 1994.
- 28- Kymlicka, Will, Liberalism, Community and Culture, oxford, new york, 1989.
- 29- Mcinerny, Ralph, Modernity and Religion, university of noterdame press, London, 1994.
- 30- Nasr, Seyyed Hossain, Traditional Islam in The Modern World, kegan paul international, London and new york, 1987.
- 31- Vargish, Thomas, "Modernism" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, v.6, Routledge, London, 1998.
- 32- West, David, An Introduction to Continental Philosophy, Blackwell, u. s. a, 1996.

[11]. رضا بستاني و رضا فوادافرام، فرهنگ ابجدي، چاپ دوم، ص258.

[21]. حبيب الله بابائي، کاوش هاي نظري در الهيات و تمدن، ص31.

[31]. همان، ص30-31.

[41]. همان، ص33.

[51]. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، ج1، چاپ سوم، تهران، 1370، ص3.

[61]. ابراهیم/10: فرستادگان آنها در جوابشان گفتند آیا در خدا که آفریننده آسمان و زمین است شك می‌توان کرد؟

[71]. بقره/156: یعنی: همه از آن خدا هستند و به سوي او باز می‌گردند.

[81]. شوری/53: یعنی: همانا اشیاء به سوي خداوند، می‌روند.

[91]. طه/50: موسی به فرعون گفت: پروردگار ما آن است که به هر چیزی آن نوع خلقتی که شایسته‌اش بود عطا و سپس آن را هدایت کرد.

[101]. تغابن/7: کافران گمان کردند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند بگو به خدای من سوگند البته برانگیخته و سپس به آنچه عمل کرده‌اید خبر داده می‌شوید، و این بر خدا بسیار آسان است.

[111]. سجده/ 11 – 10: گویند آیا پس از آن که ما در زمین نابود شدیم باز از نو زنده خواهیم شد؟ بلی در حقیقت آنها به دیدار خدایشان کافرند. بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوي خدای خود باز می‌گردد.

[121]. در ذکر موارد ششگانه فوق از نوشته‌های شهید مطهری استفاده شده است. برای نمونه ر.ک: مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، ص217-223.

[13]. بقره/ 82 – 81: آري هر كس اعمالی زشت اندوخت و كردار بد بر او احاطه پيدا كرد چنين كس اهل دوزخ است و در آن آتش به عذاب جاويد گرفتار است – و آنهایی كه ايمان آوردند و كارهاي نيك و شايسته كردند آنان اهل بهشتند و در بهشت جاويد هميشه متنعم خواهند بود.

[14]. بقره/213: مردم (در آغاز) يك دسته بودند سپس خداوند پيامبران را برانگيخت تا مردم را بشارت و بيم دهند و كتاب آسماني كه به سوي حق دعوت مي‌كرد با آنها نازل ساخت تا در ميان مردم در آن چه اختلاف داشتند داوري كند، تنها كساني كه كتاب را دريافت داشته بودند و نشانه‌هاي روشن به آنها رسيده بود به خاطر انحراف از حق و ستمگري در آن اختلاف كردند. خداوند آنهایی را كه ايمان آورده بودند به حقيقت آنچه مورد اختلاف بود به فرمان خودش رهبري كرد، و خداوند هر كس را كه بخواهد به راه راست هدايت مي‌كند.

[15]. انعام/91: آنها خدا را درست نشناختند كه گفتند: خدا هيچ چيز بر هيچ انساني نفرستاده است. بگو: چه كسي كتابي را كه موسي آورد نازل كرد؟ كتابي كه براي مردم نور و هدايت بود.

[16]. احزاب/36: هيچ مرد و زن با ايماني حق ندارد هنگامي كه خدا و پيامبرش امري را لازم بدانند، اختياري (در برابر فرمان خدا) داشته باشند و هر كس نافرمانی خدا و رسولش را كند، به گمراهي آشكاري گرفتار شده است.

[17]. آل عمران/19: همانا دين نزد خداوند، اسلام (و تسليم بودن در برابر حق) است.

[18]. آل عمران/85: و هر كس جز اسلام (تسليم در برابر فرمان حق) آييني براي خود انتخاب كند از او پذيرفته نخواهد شد و او در آخرت از زيانكاران است.

. Lawrence Capone, From Modernism to Postmodernism, P.11; Alex Inkless, "A model of Modern Man" in [\[20\]](#) Modernity Critical Concepts, v.2, P.94.

[\[21\]](#). بابك احمدي، مدرنيته و اندیشه انتقادي، ص 9.

[\[22\]](#). دان كيوييت، درياي ايمان، ترجمه حسن كامشاد، ص 11.

[\[23\]](#). خوسه ارتگا اي-گاست، انسان و بحران، ترجمه احمد تدین، ص 3-4؛ برتراند راسل، تاريخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دريا باندري، چاپ ششم، ج 2، ص 726.

[\[24\]](#). ر.ك: والتر ترنر استيس، دين و نگرش نوين، ترجمه احمد رضا جليلي، ص 22.

[\[25\]](#). ر.ك: برتراند راسل، تاريخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دريا باندري، چاپ پنجم، ج 1، ص 429.

. Ralph Mcinerny, Modernity and Religion, P.ix. [\[26\]](#)

. Paul Kurtz, Toward a New Enlightenment, P.51. [\[27\]](#)

. Sayed Hossain Nasr, Traditional Islam in the Modern World, P.101. [\[28\]](#)

. David West, an Introduction to Continental Philosophy, P.13. [\[29\]](#)

. Will Kymlicka, Liberalism, Community and Culture, P. 12-13. [\[30\]](#)

[\[31\]](#). آنتوني آربلاستر، ليبراليسم غرب، طهور و سقوط، ترجمه عباس مخير، چاپ سوم، ص 202.

[\[32\]](#). فريديك كا پلستون، تاريخ فلسفه: يونان و روم، ترجمه سيد جلال الدين مجتبوي، چاپ دوم، ص 106.

[\[33\]](#). عنكبوت / 35 – 28.

[\[34\]](#). ر.ك: خوسه ارتگا ايگاست، انسان و بحران، ترجمه احمد تدین، ص 126.

. Modernity. [\[35\]](#)

. Alex Inkeles, "A model of Modern Man" in Modernity Critical Concepts, v.2, p. 1. [\[36\]](#)

[\[37\]](#). ر.ك: بابک احمدي، مدرنيته و اندیشه انتقادي، ص 11 – 9.

. Modernism. [\[38\]](#)

[39]. ر.ك: برتراند راسل، تاريخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دريا باندري، ج2، ص732؛ والتر ترنر استيس، دين و نگرش نوين، ترجمه احمد رضا جليلي، ص104-102؛ سيد محمد حسين طباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، ج1، چاپ پنجم، ص210.

[40]. Seyyed Hossain Nasr, Traditional Islam in The Modern World, P.101.

[41]. Thomas Vargish, "Modernism" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, v.6, p.449.

[42]. رحيم محمدي، در آمدی بر جامعه شناسي عقلانيت، ص94.

[43]. راجر تريگ، فهم علم اجتماعي، ترجمه شهنار مسمي پرست، ص307.

[44]. Paul Kurtz, Toward a New Enlightenment, P.50 -1.

[45]. Ibid.

[46]. ن.ك:

Tony Davies, Humanis, P.105.

[47]. Fasani, "Humanism, Renaissance" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, v.4, p. 533-539.

[48]. آنتوني آربلاستر، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، ص 202.

[49]. Modernization.

[50]. Westernization.

[51]. Louis Contor, "Modernization and Development" in Oxford Encyclopedia of Modern Islamic World,

v.3, p.123.

[52]. Scientism.

[53]. ر.ك: هرمن رندال، سیر تكامل عقل نوین، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج1، ص 247.

[54]. ر.ك: جرمی ریفکین تدهوارد، جهان در سراسیمه سقوط، ترجمه محمود بهزاد، ص 7-36.

[55]. محسن جها نگیری، فرانسیس بیکن، ص3.

[56]. همان، ص162.



[57]. ايان باربور، علم و دين، ترجمه بهاء الدين خرمشاهي، ص20.

[58]. Mecanical expelation.

[59]. والتر ترنر استيس، دين و نگرش نوين، ترجمه احمد رضا جليلي، ص157.

[60]. همان، ص 166.

[61]. ر.ك: دان كيوييت، دريائي ايمان، ترجمه حسن كامشاد، ص 22.

[62]. همان، ص 59.

[63]. ر.ك: توماس هايبر، لوياتان، ترجمه حسين بشيريه، ص 6-105.

[64]. ر.ك: والتر ترنر استيس، دين و نگرش نوين، ترجمه احمد رضا جليلي، ص189-191.

[65]. ر.ك: عبدالكريم سروش، تفرج صنع: گفتارهايي در اخلاق و صنعت و علم انساني، چاپ دوم، ص135-136.

[66]. ر.ك: همان، ص238-239.

[67]. ر.ک: همان، ص297-298.

[68]. ر.ک: همان، ص298.

[69]. ر.ک: همان، ص300-301.

[70]. ر.ک: همان، ص298.

[71]. ر.ک: همان، ص298-299.

[72]. ر.ک: همان، ص299-300.

[73]. ر.ک: همان، ص299.

[74]. ر.ک: همان، ص300.

[75]. ر.ک: همان، ص305-307.

[76]. ر.ک: همان، ص301.

[77]. ر.ک: همان، ص307-308.

[78]. همان.

[79]. ر.ک: همان، ص312.

[80] [80] . ر.ک: همان، ص313.

[81]. ر.ک: همان، ص314.

[82]. ر.ک: همان، ص316-317.

[83]. و اما کسانی که کافر شده‌اند، خوی انسانی را رها می‌کنند و زندگی دنیا را به کامرانی می‌گذرانند و بی‌هیچ هدفی بدانسان که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند، و آتش دوزخ جایگاهی برای آنان خواهد بود.

[84]. ممتحنه/1.